

تمایز بین عدل الهی و بشری، تمایزی بنیادین است که در مقام نظریه پردازی عدالت هرگز نباید مورد غفلت قرار گیرد. تأکید بر این تمایز در آثار فقهایی که صبغه حکمی دارند کاملاً مورد توجه است: «حسن عدل و قبح ظلم گاهی در حکمت نظری مانند علم مطرح می شود و گاهی در حکمت عملی مانند اخلاق، حقوق و فقه. قهراً منظور از حسن عدل و قبح ظلم در علم کلام، حسن و قبح حقیقی خواهد بود نه اعتباری، چه اینکه مراد آن ها در علم اخلاق، حقوق و فقه، اعتباری خواهد بود، نه حقیقی.»

امور و تبعیت احکام شرع از ملاکات و مناطات واقعی بنا شده است که موجب می شود وی جایگاه مهمی در فقه و حقوق اساسی و تنظیم روابط اجتماعی مسلمانان قائل شود» (واعظی، ۱۴۴). این در حالی است که شهید مطهری در کتاب «عدل الهی» ضمن تأکید بر تمایز عدل بشری از عدل الهی، طرح بحثش را در فصل اول کتاب با همین عنوان آغاز کرده است (شهید مطهری، ۶۹). همچنین در مقدمه کتاب پس از پرداختن به عدل الهی به عدل در ساحت اجتماع اشاره ای کوتاه می کند و یادآور می شود که «طرح مسئله عدل از نظر عملی و عینی در سطح اجتماع، تاریخچه بس درازی دارد و چون از موضوع بحث کتاب [عدل الهی] خارج است ما وارد آن نمی شویم» (شهید مطهری، ۵۹). تمایز بین عدل الهی و بشری، تمایزی بنیادین است که در مقام نظریه پردازی عدالت هرگز نباید مورد غفلت قرار گیرد. تأکید بر این تمایز در آثار فقهایی که صبغه حکمی دارند کاملاً مورد توجه است: «حسن عدل و قبح ظلم گاهی در حکمت نظری مانند علم مطرح می شود و گاهی در حکمت عملی مانند اخلاق، حقوق و فقه. [...] قهراً منظور از حسن عدل و قبح ظلم در علم کلام، حسن و قبح حقیقی خواهد بود نه اعتباری، چه اینکه مراد آن ها در علم اخلاق، حقوق و فقه، اعتباری خواهد بود نه حقیقی [...]». غرض آنکه بین وجوب عدل الهی و وجوب عدل انسانی در تمام محورهای یادشده اختلاف است» (آیت الله جوادی آملی، ۴۸).

صورت بندی مسئله

نویسنده در مقام تبیین نظریه مختار نخست به صورت بندی مسئله می پردازد و بر آن است که ما با دو پرسش اصلی غیرقابل فروکاست به یکدیگر روبه رو هستیم که هریک با پرسش های دیگری مرتبط است: اول اینکه «نقش عدالت در فقه و شریعت اسلامی چیست؟» و دوم «آیا عمل به فقه اسلامی و التزام به شریعت به تنهایی تأمین کننده عدالت اجتماعی است؟» (واعظی، ۱۴۸) اینکه نقش عدالت در فقه و شریعت اسلامی چیست، پرسش عامی است که چنانچه به خودی خود وجه نظر محققان واقع شود، ما را به آیایی کفایت شریعت از پرداخت به عدالت اجتماعی رهنمون می کند. این دو پرسش در صورتی قابل تقلیل به یکدیگر نخواهند بود که هر کدام رهیافت ویژه خود را با صرف نظر از دیگری داشته باشند. نظیر آنکه یکی پرسشی کلامی و دیگری پرسشی فقهی باشد یا آنکه هریک موضوع جداگانه ای را مدنظر خود قرار دهد؛ بنابراین با پاسخ مثبت به پرسش دوم، نقش عدالت در درون پرسش اول تعیین می شود. مدعای این بند چنانچه صرفاً یک صورت بندی سلیقه ای باشد، قابل تحلیل فقهی، که هدف این مقاله است، نخواهد بود، اما چنانچه متضمن ادعای ضمنی مبنی بر تغییر موضوعی یا روشی باشد، منوط به ارائه تبیینی است که یکی از این دو را واکاوی کند. البته صرف ارتباط هر پرسش با پرسش های دیگر دلیل کافی بر